



آیا فرهنگ شیرازی طنز می پرداخت؟

محسن ذاکرالحسینی

میرزا ابوالقاسم فرهنگ شیرازی (۱۲۴۲-۱۳۰۹ق)، ادیب، شاعر، نویسنده، مترجم، فرهنگ‌نویس، خطاط، و صورتگر چیره‌دست عصر قاجار، چهارمین پسر ذوفنون شاعر و خطاط شهیر، وصال شیرازی است و دیوان، فرهنگ فرهنگ، شرح حدائق السحر، اخبار سلسله وصالیه، و ترجمه البارع فی احکام التَّجْوِم از آثار ارجمند اوست.

در برخی از منابع، آثاری طنزآمیز یا سراپا طنز به فرهنگ نسبت داده شده است. اما نگارنده از بُن تردید دارد که فرهنگ فکاهه و طنز هم پرداخته باشد. از این روی بر آن شد که، با طرح موضوع، به جستجوی حقیقت برخیزد مگر به کرامت صاحبان نظر - به ویژه رازدان سرمایه‌های ایران‌شناسی، استاد ایرج افشار - و فضیلت اهل خاندان پر مایه وصال، اسناد و اخباری به دست آید که از رخسار حقیقت پرده بگشاید.

وصف پاریس

ایران‌شناس بلندمرتبه انگلیسی، ادوارد گرانویل براون (۱۸۶۲-۱۹۲۶)، در تاریخ مشهور و ارزشمندی که برای ادبیات ایران نوشته، آورده است:

Farhang's description of Paris

In 1887, the year before I met Dáwar's brother Farhang at Shíráz, two of his

unpublished poems were shown to and copied by me in London. One was a *gasída* in praise of Queen Victoria, composed on the occasion of her Jubilee, which I was asked to translate so that it might perhaps be brought to her notice, a hope not fulfilled. The other, composed in May of the same year (Sha'bán, 1304), contained a quaint description of Paris, laudatory for the most part, but concluding with some rather severe reflections on the republican form of government. It differs widely from the poems of Farhang cited in the *Majmá'u'l-Fusahá* (ii, pp. 384-8), is full of French words, and produces, as was probably intended, a somewhat comic and burlesque effect. It contains 78 verses and is too long to be cited in full, but I here give the opening and concluding portions:

چشم بگشا بیاً ببین انوار سوی پاریس از در و دیوار...
(Browne, vol. IV, p. 322-323)

در سال ۱۸۸۷، یک سال پیش از آنکه با فرهنگ، برادرِ داورى، در شیراز دیدار داشته باشم، دو قطعه شعر از اشعار چاپ‌نشده‌اش را به من نشان دادند و من در لندن آن دو را استنساخ کردم. یکی قصیده‌ای بود در مدح ملکه ویکتوریا، به مناسبت سالروز سلطنتش، که از من خواسته شده بود آن را ترجمه کنم به این امید که به عرض او برسد - سوادینی که تحقق نیافت. آن دیگر در ماه مه همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده بود متضمن توصیف بدیعی از پاریس؛ بیشتر آن ستایش اما خاتمه‌اش با تأملاتی نسبتاً جدی در باب حکومت جمهوری. این شعر با سروده‌های فرهنگ مندرج در مجمع الفصحی (ج ۲، ص ۳۸۴-۳۸۸) تفاوت فاحش دارد و پُر است از واژه‌های فرانسه که، احتمالاً چنان‌که خود او خواسته، تا حدی خنده‌آور و ریشخندآمیز جلوه می‌کند. هفتاد و هشت بیت دارد، و بیش از آن بلند است که به تمامی نقل شود؛ اما من بخش‌های آغازی و پایانی آن را در اینجا می‌آورم:

چشم بگشا بیا ببین انوار سوی پاریس از در و دیوار...

استاد دانشمند، ایرج افشار، نخستین کسی بود که به اشتباه ادوارد براون پی برد و، با ذکر چندین دلیل متقن^۱، ثابت کرد که هر دو قصیده «مدح ملکه ویکتوریا^۲» و «توصیف پاریس» از حاجی پیرزاده نایینی است نه از فرهنگ شیرازی (← افشار ۳، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ همو

(۱) یکی از دلایل، یعنی وجود قطعه شعر پیرزاده در ملالت از پاریس و ذم آن، ظاهراً قوت منطقی ندارد اما ذکر چند دلیل محکم دیگر جای تردید باقی نمی‌گذارد.
(۲) متأسفانه متن این قصیده را نه براون و افشار نقل کرده‌اند و نه خود پیرزاده در سفرنامه‌اش آورده است.

۱، ص ۴۲۰-۴۲۳؛ همو ۶، ص پنجاه و دو - پنجاه و پنج؛ همو ۲، ص ۳۴؛ همو ۴، ص ۱۴۲-۱۴۷؛ همو ۵، ص ۳۰۷). امّا، به‌رغم تذکّر ایشان، اشتباه براون اصلاح نشد و به منابع دیگر راه یافت و حتّی شاخ و برگ‌هایی بر آن افزوده شد. در نخستین ترجمه نوشته براون آمده است:

... دیگر، قصیده‌ای که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده، در وصف شهر پاریس. هر چند بیشترش مدح و تعریف است، ولی در آخر افکار و ملاحظات نسبتاً شنیدنی راجع به طرز حکومت جمهوری دارد. (رشید یاسمی، ص ۲۳۰)

در ترجمه بعدی آن نیز آمده است:

... شعر دیگر، در ماه مه همان سال (شعبان ۱۳۰۴ هـ ق) سروده شده، و توصیف عجیب و جالبی است از پاریس. در بیشتر جاهای آن، شهر را می‌ستاید، ولی در پایان نسبت به حکومت جمهوری عقاید تندی ابراز می‌دارد. (مقدادی، ص ۲۸۱)

در ترجمه تاریخ ادبیات ریپکا، آمده است:

ابوالقاسم فرهنگ، در قصیده‌ای شهر پاریس و مردم فرانسه را به نیکی ستوده است. فرهنگ، در پایان قصیده خود به رژیم جمهوری در فرانسه پرداخته و آن را نکوهیده است. تشخیص اینکه شاعر به راستی چنین می‌اندیشیده، یا در برابر سلاطین قاجار چنین وانمود می‌کرده دشوار است. بعدها این شاعر قصیده‌ای به افتخار ویکتوریا (ملکه انگلستان) سرود. معلوم می‌شود فرهنگ به همه اروپائیان گرایش داشته است. با اینکه او از دانش و خرد کافی برخوردار بوده، گویا نسبت به مسائل دیدی انتقادی نداشته است. (ریپکا و دیگران، ص ۴۷۰)

گذشته از آنکه این قصیده از فرهنگ نیست، نکوهش حکومت جمهوری هم در آن نیامده بلکه همه ستایش جمهوری است و بیان مزایای آن. گوینده فقط دیدگاه‌ها و دریافت‌های مثبت خود را ابراز داشته و براون نیز همین را اراده کرده است. امّا گویا مقصود وی را درست دریافته‌اند و ریپکا به کلی بیراهه رفته است. ناگفته نماند که در روایت براون دو بیت هست که از ذم نشان دارد امّا نه از نظام جمهوری بلکه از پزشکی در فرانسه. آن دو بیت این است:

لیک با این همه صنایع و علم رمزکی گویمت بکن اقرار

حکمت و طبّشان دروغ بنوّد کس ندیده که به شود بیمار
این ابیات از لحاظ معنایی با ابیات ما بعد ناسازگار است و پیداست گسستگی دارد. در سفرنامه حاجی پیرزاده هم اصلاً نیامده است. بنا به نوشته براون، قصیده وصف پاریس ۷۸ بیت دارد و او ۵۴ بیت از آن را آورده است؛ اما در سفرنامه حاجی پیرزاده شماره ابیات قصیده ۸۸ است (← پیرزاده، ج ۲، ص ۳۳-۳۷) و پیرزاده، در سؤال همان سال ۱۳۰۴ ق، ۳۲ بیت دیگر در مدح حاجی محمدحسن امین الضرب بر آن افزوده است (همان، ص ۳۸-۳۹). معلوم می‌شود نسخه‌ای که براون از روی آن استنساخ کرده ابیات دیگری هم داشته است.

ماهیار نوّابی (ص ۱۶۶)، نوشته است:

مضامین بکر در اشعار او بشیار است و یک نوع تجدّی از آنها استنباط می‌شود. داورى، این موضوع را در یک جمله ادا کرده است: «سخنانش، نظماً و نثراً، هر دو بامزه است» و با این صفت «بامزگی» که به او نسبت داده برای او بین خاندان وصال تمایزی قایل شده است. پروفیسور برون دو قصیده از این نوع اشعار [یعنی اشعار بامزه] او را دیده و بین آن دو و قصایدی که در مجمع الفصحا از او نقل شده است فرق بسیار می‌گذارد...

شادروان ماهیار نوّابی، به جز افزودن صفت «تجدّد» (به لحاظ قصیده وصف پاریس)، تعبیر «بامزه» را به معنای «خنده‌دار» (معنای عامیانه امروزی) پنداشته، و آن را به دو قصیده مذکور در نوشته براون ربط داده حال آنکه «بامزه»، در سخن داورى، اصلاً یعنی «خوش و دلپذیر».

رضازاده شفق (ص ۳۸۴) درباره فرهنگ آورده است:

فرهنگ، مسافرت فرنگ کرده و قصیده‌ای در وصف پاریس گفته که از حیث موضوع تازگی دارد.

اما فرهنگ، فقط دوبار به تهران سفر کرده و هرگز اروپا را ندیده است. رضازاده شفق، با اعتماد به نوشته براون، به این نتیجه رسیده که فرهنگ مسافرت فرنگ داشته است. بینش (ص ۱۶۶)، بر اساس نوشته رضازاده، آورده است:

وی، در ۱۳۰۴ ق، برای معالجه سفری به فرانسه کرد.

من همه منابع مورد استفاده زنده یاد بینش را دیده‌ام؛ معلوم نیست که مسئله «معالجه» از کجا آمده است.

در لغت‌نامه دهخدا (ذیل فرهنگ) آمده است:

ابوالقاسم فرهنگ ... با ادوارد برون، ایران‌شناس بزرگ انگلیسی، مکاتبه و برخورد داشته و اشعاری نیز می‌سروده است.

حال آنکه مکاتبه فرهنگ با ادوارد براون اصلی ندارد و گویا منشأ آن هم بی‌دقتی در ترجمه سخن براون باشد. منابع دیگر نیز دچار اشتباه شده‌اند، و من هم، در پیشگفتار فرهنگ فرهنگ (پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز ۱۳۷۶)، برخی از این اشتباهات را نقل کرده‌ام.

عامل اشتباه براون تاکنون ناشناخته مانده است؛ اما پس از روشنگری‌های مکرر افشار، دیگر انتساب قصیده وصف پاریس به فرهنگ شیرازی وجهی ندارد. بجا می‌دانم به دلایل ایشان دو دلیل دیگر بیفزایم:

(۱) چنانکه براون اشاره کرده است، سبک این قصیده با سبک سروده‌های فرهنگ به کلی مغایرت دارد و با سبک پیرزاده موافق است. تکرار قافیه، رعایت نکردن دقایق عروضی، ذکر مترادفات پی‌درپی، و برخی ضعف‌های دیگر ما را بر آن می‌دارد که فرهنگ را سراینده این قصیده نشناسیم.

(۲) افشار بر آن است که گوینده چنین شعری عادتاً باید پاریس را دیده باشد. می‌گویم که در همین قصیده اشاراتی هست که مؤید نظر ایشان است و معلوم می‌دارد که گوینده پاریس را دیده و این قصیده را همان‌جا سروده است. این اشارات پراکنده را در ابیات ذیل توان دید:

چشم بگشا یا ببین انوار	سوی پاریس از در و دیوار
... تانیائی و خود نیینی تو	نکنی بسر کلام من اقرار
... در کلیسای نُترَدَم دیدم	معکتف مردمی نمازگزار

باری، گوینده این شعر را حاجی پیرزاده می‌باید شناخت. اما، چون قصیده وصف پاریس - به لحاظ آنکه نشانی از طنز دارد و به فرهنگ منسوب شده است - با موضوع این گفتار مناسبت دارد، لازم دانستم از آن نیز یاد کنم و متذکر نکته‌ای چند شوم.

سکنجیه

رساله‌ای سراسر طنز و فکاهه منسوب به فرهنگ که ذخر السَّفَه علی طَبِّ الْبَلَه یا ذخر السَّفَاهَة علی طَبِّ الْبَلَاهَة نام داشته اما، چون پس از مقدمه با شرح بیتی در باره «سکنجین» آغاز شده، بیشتر با نام سکنجیه^۳ و نیز سکنجینه شهرت یافته است.^۴

سکنجیه رساله‌ای است، آمیخته از علوم گوناگون به طریق طنز و فکاهه، که با نثری آمیخته به نظم به دو زبان عربی و فارسی و در بعضی نسخه‌ها مصوّر نگاشته شده و مملوّ است از غلط‌ها و تخلیط‌های عمدی. نویسنده این رساله فنون و علوم متعدّدی چون طب، کیمیا، تاریخ، صرف، نحو، لغت، عروض، قافیه، بدیع، فقه، حدیث، موسیقی، نجوم، ریاضی، هندسه، و جفر را به منظور انتقاد از نویسندگان فاضل‌نما به خدمت گرفته و برای به ریشخند گرفتن نوشته‌های غیر تحقیقی، مغلق‌نویسی، و پراکنده‌نویسی‌های آنان آسمان و ریسمان را به هم بافته است.

سکنجیه - که در ۲۷۸ (ق یا اندکی پیش از آن - همین گفتار، ذیل «زخاریف») و به تکلیف کسی تألیف شده - (همین گفتار، ذیل «نسخه‌های سکنجیه») - از طنزهای موفق عصر قاجاری است و چون مطبوع و خواندنی است چند پاره کوتاه از آن برگزیده‌ام که در اینجا نقل می‌کنم:

قال الشاعر:

بِدادت^۵ روزگارت از سه لب کام لبِ یار و لبِ جوی و لبِ جام
و انا أقولُ فی هذا المعنی و احسنت الإبتاع:

تمایذ روزگارت از سه جا پُرت لبِ کوه و لبِ چاه و لبِ بام ...

... بحر این شعر را بیان کنیم، که از بحور نچه بحر دارد. شیخ طریحی، این بحر را «بحر خزر» دانسته مرکب از شش فعلنلات و دو فاعلات که هر یک از این ارکان مرکب است از یک و تدرِ مخبون و چهار سبب مقتضب. و صاحب کتاب مِیَاسِ السُّجُوم مثالی این بحر را بیتِ فیلقوس حبشی آورده:

هرچه خواهم تا سرش پنهان کنم اول کسی که لایف محبت زند منم ...

(۳) سکنجی، تلفظ دیگری است از سکنجین در فارس، که هنوز هم در گویش شیراز تداول دارد. (شنوده نگارنده از منصور رستگار فسایی)

(۴) سکنجینه که در دایرة المعارف تشیح چند بار تکرار شده (خطیبی، ص ۳۰۵ و ۳۰۶)، خطای محض است.

(۵) ضبط کلمه، به لحاظ استعمال دو ضمیر مفعولی «ت» در جمله، محلّ تأمل است. به نظر می‌رسد برآرد

مناسب مقام باشد.

گویند: در سنه ۱۹۰۰ قبل از هبوط آدم^ع (مطابق سنه ۲۴۰۰ هجری) که بناپارت ناپلیون را با حجاج بن یوسف صفار - که از جانب عثمان افندی، حاکم مشهد مرغاب، به سلطنت هلند مأمور بود - جنگی عظیم واقع شد. سبب این جدال آن بود که ناپلیون در آتشکده بلخ مشغول نماز تراویح بود. یکی از خدام حجاج فرصت یافته تحت الحنک ناپلیون را بدزدید و به رودخانه گنگ انداخت و بسوخت. ناپلیون از کمال فطانت ملتفت نشد. چون به منزل آمد، یکی از تلامذ او را از گم شدن تحت الحنک خبر داد. ناپلیون خشمناک شد و در قبیله خود آمد. اشعاری در این باب گفت و بزرگان قبیله را به غیرت در آورد و برآغلانید. آماده جنگ شدند...

گر بررسی که چیست وصف الحال حالِ سگِ حالِ گربه حالِ شغال ...

مؤلف سکنجیه - که در مقدمه رساله خود را ابن الشیخ المفید محمد هاشم معرفی کرده - می گوید که چون از نظم ارجوزهام موسوم به طب البله^ع (یا طب البلاهه)، آسوده شدم و بار دیگر در آن نظر کردم، آن را پیچیده و معلق یافتم. پس سالها در پی شرح و ایضاح آن بودم و نمی شد تا آنکه توفیق یار شد و کتابی در شرح آن نوشتم که آن را ذخر السفاة علی طب البله (یا ذخر السفاة علی طب البلاهه^ل) نام دادم. بیت اول ارجوزه ای که از آن سخن می گوید، پس از مقدمه، چنین نقل شده است:

سکنجیین عسل و خیل إن لم یکن عسل فخیل مُخیل

ماجرای انتساب این رساله به فرهنگ شیرازی چنین آغاز شد: در سال ۱۳۱۲ شمسی، فاضلی که نام وی مذکور نیست متن رساله را در اختیار مجله ارمغان قرار داد و عمده متن یا سرآغاز «هذا کتاب ذخر السفاة علی طب البلاهه، تألیف محمد هاشم بن الشیخ المفید»، ذیل عنوان «انتقاد»، در دو شماره آن مجله (سال چهاردهم، ش ۶ و ۷) به چاپ رسید و شادروان وحید دستگردی (ص ۴۳۳) این یادداشت را بر آن مصدر کرد:

از طرف یکی از دوستان فاضل و دانشمند ما، در این اواخر، رساله ای به نام ذخر السفاة علی طب البلاهه به اداره ارمغان رسیده است. این رساله به قلم یکی از دانشمندان متبحر عصر است که مع التأسف هنوز نگارنده را نشناخته ایم و واسطه ارسال هم از مؤلف بی خبر بود.

۶) صورت های دیگر: طب او البله (← آقابزرگ تهرانی، ج ۱۲، ص ۲۰۷)، طب البله (← امداد، ص ۳۸۱)، و طب البله (← مشار، ج ۱، ستون ۲۷۳)، همه خطای چاپی یا خطا در نقل است.
۷) ماهیار نوابی (ص ۴) این نام را به صورت ذخر السفاة علی طب البلاهه آورده است.

نویسنده این رساله، به زبان طبیعت، با بهترین اسلوب و بیان، نویسندگان فرومایه و خطابه‌خوانانِ دون‌پایه و جاهلان علم‌پیرایهٔ عصر را انتقاد کرده و از عهده برآمده است. الحَقُّ و الانصاف بهتر از این نمی‌توان متذوقان و متأذبان بی‌سرمایهٔ کنونی را در معرض انتقاد و افتضاح قرار داد.

خوانندگان محترم دانشمند راست که مکرر و به‌دقت این رساله را خوانده و حقیقتِ اغلبِ شعر و نثرها و تألیفات تحمیل‌شده بر معارف مملکت را بشناسند چیست و مؤلف کیست!!!

در شمارهٔ بعدی همان مجله (سال چهاردهم، ش ۸)، مطلبی با عنوان «فرهنگ شیرازی، مؤلف رسالهٔ ذخر السَّفه علی طَبِّ البله» به قلم عشرت شیرازی، فرزند وقار شیرازی، چاپ شد که در آغاز آن آمده است:

خدمت مدیر محترم مجلهٔ ارمان دامت افادته

در شمارهٔ ششم (شهریور) ۱۳۱۲ آن مجلهٔ شریفه، تحت عنوان کلمهٔ «انتقاد»، چند صفحه از رسالهٔ فکاهی - ادبی ذخر السَّفه فی طَبِّ البله بدون ذکر اسم مؤلف آن درج و فرستندهٔ رسالهٔ مزبور از ذکر مؤلف خودداری نموده. علی‌هذا لازم دانست مؤلف را با شرح مختصر حال او برای اطلاع آن مجلهٔ شریفه بنگارد تا، چنانچه مقتضی دانند، در شمارهٔ آتی در خاتمهٔ رساله درج فرمایند.

رسالهٔ فوق‌الذکر از تألیفات مرحوم میرزا ابوالقاسم متخلص به «فرهنگ»، چهارمین اولادِ مرحوم وصال شیرازی طاب اللهُ تراهماست ... (عشرت شیرازی، ص ۵۵۷)

مرحوم عشرت نام رساله را در عنوان مقاله‌اش به صورت «ذخر السَّفه علی طَبِّ البله»، و در متن مقاله به صورت «ذخر السَّفه فی طَبِّ البله» آورده است. وی، پس از توضیح مذکور، به معرفی فرهنگ پرداخته و برای اثباتِ صحتِ انتسابِ رسالهٔ سکنجیه به فرهنگ شیرازی هیچ حجّتی نیاورده و حتّی از نسخهٔ ولکی خود نیز یاد نکرده است. اما، به حکم آنکه وی شاعر و فاضل و از اهل خاندان بود، کسی در درستی گفتار او تردید نکرد.

چند سال پس از او، روحانی وصال، فرزند یزدانی شیرازی، که او نیز شاعر و ادیب و از اهل خاندان بود، گویا به اعتبار سخن عشرت، تألیف سکنجیه را به فرهنگ نسبت داد و، در ضمن شرح حال فرهنگ و معرفی آثارش، چنین نوشت:

رسالهٔ طَبِّ البله، در مطایبات، که بسیار شیرین و مطبوع نگاشته است. این رساله را سکنجیه نیز

خوانند... غیر از رسالهٔ سکنجیه - که تاکنون چند مرتبه چاپ شده^۸ - هیچ‌کدام از کتب نام‌برده به طبع نرسیده است. (روحانی وصال، ص ۴۰۲)

از آن پس، در همهٔ منابع، این رساله از تألیفات فرهنگ شمرده شد (مدرس تبریزی، ج ۳، ص ۲۱۴؛ انتشار ۳، ص ۱۵۰؛ همو ۱، پانویس ص ۴۲۱؛ ماهیار نوابی، ص ۱۷۴-۱۷۵؛ آقابزرگ تهرانی، ج ۱۲، ص ۲۰۷؛ امداد، ص ۳۸۱؛ مشار، همان‌جا؛ شیروانی، ص ۴؛ رکن‌زاده (آدمیت)، ج ۴، ص ۱۳۲؛ مهراز، ص ۳۶۵؛ منزوی، ج ۵، ص ۳۵۷۹؛ بامداد، ج ۶، ص ۱۰؛ نوابی، ج ۲، ص ۱۳۷؛ رستگار فسایی، ج ۲، ص ۱۰۱۱؛ حقیقت، ص ۴۴۰؛ بینش، ص ۱۶۷؛ سمسار، ص ۱۶۸) و خلاف آن در هیچ‌جا نیامد الا در برخی از فهرست‌های نسخ خطی (منزوی، ج ۵، ص ۳۵۷۲؛ انوار، ج ۳، ص ۴۲۴) که، مطابق متن رساله، همچنان به نام محمدهاشم بن شیخ مفید ثبت شد. چندین سال بعد (در ۱۳۳۴ ش)، شادروان ماهیار نوابی، که در خصوص انتساب رساله به فرهنگ، به ضرورت اقامهٔ استدلال پی برد، در این باره نوشت:

صاحب ارمغان نام مؤلف این کتاب را نمی‌دانسته و نوشته است «واسطهٔ ارسال هم از مؤلف بی‌خبر بود»... صاحب ارمغان ابتدا این کتاب را از یکی از نویسندگان عصر دانسته و هیچ‌گونه حدسی نروده است که ممکن است این کتاب از فرهنگ باشد؛ در صورتی که وی، اگر چه آن را به نام محمدهاشم بن شیخ مفید تألیف کرده است، ولی در اواخر کتاب از خویش (فرهنگ) به‌طوری نام می‌برد که می‌شود پنداشت که همو نویسندهٔ آن کتاب باشد. در شرح حال خود (محمدهاشم بن شیخ مفید)^۹ می‌گوید:

... سالیان دراز بود که اشعار من مهمل و سخنانم لاینحل بود. هیچ‌کس را مایهٔ آن نبود که عقده‌ای از کارم گشاید و شرحی بر اشعارم نماید تا اینکه داعی دلتنگ، میرزای فرهنگ، قدم جرأت پیش گذاشته و همت بر آن گماشته که سخنان مرا شرح نماید تا علوم مکتومه و اسرار مکنونه که در این اشعار به ودیعت گذاشتم بر مردم آشکار شود. و این زمان او نیز از پریشانی روزگار ملول گشته و در زاویهٔ خمول نشسته،

در سرای فرو بسته از خروج و دخول

هم مگر الطاف شاهانه و مراجع خسروانه شامل حال وی شود که دیگر بار بر سر کار آید و باقی سخنان مرا شرح نماید... (ماهیار نوابی، ص ۱۷۴-۱۷۵)

(۸) به جز چاپ مجلهٔ ارمغان، از چاپ سنگی آن در تهران (بدون ذکر تاریخ چاپ) یاد شده است (مشار، همان‌جا). اما سخن روحانی از وجود چاپ یا چاپ‌های دیگر حکایت دارد.
(۹) متأسفانه این شرح حال در منقولات مجلهٔ ارمغان، گلشن وصال، و خاندان وصال شیرازی نیامده است.

اما دلایلی که مرا در قبول صحت انتساب این رساله به فرهنگ شیرازی مردّد می‌دارد به شرح زیر است:

- در متن رساله سکنجیه، مؤلف به صراحت خود را «ابن الشیخ مفید محمد هاشم» معرفی کرده و ظاهراً یگانه دلیل انتساب آن به فرهنگ شیرازی همان عبارتی است که ماهیار نوابی از اواخر رساله نقل کرده و از آن نیز صحت این انتساب به طور قطع معلوم نمی‌شود؛ چه، به نظر می‌رسد آوردن نام شاعر و ادیب نام‌آوری چون فرهنگ برای شرح ارجوزه‌ای مسخره نیز از سر شوخی و به طریق طنز و فکاهه صورت گرفته باشد.

- هیچ‌یک از نویسندگان هم‌روزگار فرهنگ تألیف این رساله را به او نسبت نداده‌اند. نخست بار عشرت شیرازی مؤلف سکنجیه را، بدون اقامه دلیل، فرهنگ شیرازی معرفی کرد و، به تبع او، روحانی وصال و، به تبع ایشان، دیگران، یقیناً عشرت بی‌بنیاد سخن نگفته است. احتمال دارد که وجود نسخه‌ای از سکنجیه به خط فرهنگ (شاید نسخه ملکی او) وی را بدین رهنمون شده باشد که فرهنگ را مؤلف آن بشمارد.

- هیچ‌یک از نویسندگان هم‌روزگار فرهنگ (تا زمان عشرت شیرازی) به طنزپردازی او اشاره‌ای نکرده‌اند و فکاهه‌نویسی با وقار او در شعر و ادب مغایرت دارد که ردّ انتساب قصیده «وصف پاریس» هم تأییدی بر آن است. قصیده فرهنگ درباره «مزرعه هنا» یگانه اثر طنزآلودی است که در منابع از او یاد شده و آن نیز در حقیقت طنز و سخریه‌ای است از مقوله پرخاش و اعتراض نه فکاهه‌ای از نوع سکنجیه.

- برای رسیدن به حقیقت، دو دست‌نویس سکنجیه و چند نسخه خطی مرتبط را دیدم و بررسی کردم (گزارش نسخه‌ها در پی خواهد آمد). هیچ دلیل موثقی نیافتم که فرهنگ مؤلف آن باشد.

- «محمد هاشم بن شیخ مفید» نامی برساخته نیست بلکه از آن شخصی است حقیقی (در دنباله مقاله او را معرفی خواهم کرد). فرهنگ که همه معاصرانش خلق و خوی او را ستوده‌اند، اگر هم چنین رساله‌ای تألیف کرده باشد، بسیار بعید است که شخص محترمی را به منظور خوارداشت مؤلف آن معرفی کند.

- شادروان علی اصغر حکمت، در آغاز نسخه‌ای از سکنجیه که به خط خویش کتابت کرده (معرفی نسخه در پی خواهد آمد)، به تصریح میرزا احمد وقار شیرازی، برادر بزرگ

فرهنگ، را مؤلف رساله دانسته است. این مدرک شاید برای قبول انتساب رساله به وقار شیرازی کافی نباشد اما مؤید تردید در انتساب آن به فرهنگ تواند بود. به هر روی، سخن چُنوبی را سرسری نشاید گرفت.

– یکی از نسخه‌های سکنجیه با رساله دیگری به نام الزخاریف همراه است (منزوی، ج ۵، ص ۳۵۷۲-۳۵۷۳، ۳۵۷۹) که آن نیز دقیقاً به همان سبک و سیاق سکنجیه تألیف شده و مؤلف، در مقدمه، خود را به صورت «ابن الشیخ المفید ابوهاشم» معرفی کرده است. مؤلف این هر دو رساله قطعاً شخصی واحد بوده؛ زیرا، در زخاریف، از آن دیگری یاد کرده است اما در هیچ‌یک از منابع قدیم و جدید نام الزخاریف در شمار تألیفات فرهنگ نیامده است.

– وجود دست‌نویس دیوانی سراسر شوخی و فکاهه و دست‌نویس دیوانی همه جدّ، هر دو به نام همان محمدهاشم بن شیخ مفید، باز احتمال صحّت انتساب سکنجیه را به فرهنگ کاهش می‌دهد؛ چه، بعید است که او به قصد سخریه کسی به جز دو رساله سکنجیه و زخاریف دیوانی فکاهی نیز پرداخته باشد و هیچ‌یک از منابع از آن یاد نکنند ضمن آنکه صحّت انتساب دو دیوان فکاهی و جدّی مذکور به یک نفر تقریباً محال است.

نسخه‌های سکنجیه – نسخه‌های خطی این رساله – آنچه دیده‌ام یا از آن خبری یافته‌ام – به شرح زیر است:

– نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (همراه رساله الزخاریف)، رساله دوم از مجموعه شماره ۴۷۲۶، ۲۰ برگ، از ص ۳۲ تا ۷۲، با عنوان ذخر السّقه علی طبّ البله در مقدّمه (در فهرست نسخه‌های خطی فارسی، با نام ذخر السّفاهة علی طبّ البلاهة یاد شده است. ← منزوی، ج ۵، ص ۳۵۷۳)، به خط شکسته و نسخ که خط فرهنگ تواند بود. در صفحات ۵۰، ۵۹، ۶۶ و ۶۹ تصاویری آمده است. این نسخه را دیده‌ام.
آغاز نسخه یک ورق افتادگی دارد و مقدّمه آن ناقص است.

انجام نسخه:

موضع معنادار را بسیار بر زمین بمالند آنگاه بقدری که گفته شد شستشو دهند.

این انجام با نسخهٔ عشرت (مطابق منقولات ماهیار نوابی) تفاوت دارد اما محتمل است که همان نسخهٔ احمد وصال باشد.

— نسخهٔ کتابخانهٔ ملی ایران، شمارهٔ ۱۳۶۴ ف، ۲۰ برگ، با عنوان ذخر السفاهاة علی طبّ البلاهة، منسوب به [ابن] شیخ مفید محمد هاشم، خط نسخ عبدالله زرگر، مورخ ۱۲۹۷ ق، همراه با یک مجلس نقاشی سیاه‌قلم که روی آن نوشته شده است: «تصویر شیخ ابو هاشم».

آغاز نسخه:

هَذَا كِتَابُ ذَخْرِ السَّفَاهَةِ عَلَيَّ طَبِّ الْبَلَاهَةِ. بِسْمِ اللَّهِ. حَمْدُهُ...

انجام نسخه:

... و مستحق ضرب و شتم ندانند، که مأمور بودم و معذور، و العذر عند کرام الناس مقبول

تمت فی ۱۲۸۱ (← انوار، ج ۳، ص ۴۲۴-۴۲۵)

عبارات خاتمهٔ این نسخه — که متأسفانه در فهرست کتابخانه ناقص نقل شده است — به لحاظ تعیین انگیزهٔ تألیف کمال اهمیت دارد و از مقایسهٔ آن با انجامهٔ نسخهٔ الزخاریف (← همین گفتار، ذیل زخاریف) می‌توان یقین حاصل کرد که مؤلف، از روی ادب یا به حکم اجبار، نگارش این دو رساله را به تکلیف کسی انجام داده است و شاید همین تکلیف باعث دوگانگی بلکه چندگانگی انتساب تألیف آن شده باشد.

تاریخ ۱۲۸۱ ق، که در انجام این نسخه آمده، ممکن است رونویس از تاریخ کتابت نسخه‌ای باشد که این نسخه از روی آن استنساخ شده است؛ زیرا نگارش رسالهٔ الزخاریف، که پس از سکنجیه تألیف شده، در ۱۲۷۸ ق پایان یافته است (← همین گفتار، ذیل زخاریف).

— نسخه‌ای با عنوان ذخر السفة علی طبّ البله یا ذخر السفة فی طبّ^{۱۰} البله (← عشرت شیرازی، ص ۵۵۷) که به عشرت شیرازی تعلق داشته و ماهیار نوابی (← ص ۴، ۱۷۴) از آن استفاده کرده است. اگر منقولات ماهیار نوابی از سکنجیه دقیقاً از روی همین نسخه صورت گرفته

(۱۰) متن چایی: طلب و آن به احتمال قوی خطاست.

باشد، نام مؤلف (در مقدمه) «ابن الشَّيْخ مفيد محمد هاشم»، و آغاز آن چنین بوده است:

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة والسلام على محمد و آله اجمعين. فيقول العبد الأثم ابن
 الشَّيْخ مفيد محمد هاشم: لَمَّا فرغت من نظم ارجوزتي المسماة بطب البلاهة ...

و انجام آن چنین:

... تا اینقدر سخن در طهارت و مسائل فقه کافیست.

ماهیار نوابی (ص ۱۷۵) نوشته است: «نسخه اصل مصور بوده است». معلوم می شود که
 نسخه عشرت نسخه اصل نبوده و فاقد تصویر بوده است.

— نسخه ای که به احمد وصال تعلق داشته است. بخش عمده ای از رساله سکنجیه، که
 روحانی وصال (ص ۴۲۱-۴۳۱) نقل کرده است، چون با منقولات ماهیار نوابی تفاوت
 دارد، احتمالاً از همین نسخه احمد وصال رونویسی شده است. اگر چنین باشد، عنوانش
 (در مقدمه) ذکر السَّفَه علی طبَّ البله بوده و نام مؤلف در آن نیامده است. آغازش چنین بوده:

بسم الله الرحمن الرحيم. و الصَّلوة علی خیر خلقه محمد و آله الطَّاهرين.
 فانی لَمَّا فرغت من نظم ارجوزة المسماة بطبَّ البله ...

و انجامش را روحانی نیاورده است. (نیز ← بالا، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران)

— نسخه ای که متن چاپ شده در مجله ارمغان از آن یا رونویس آن نقل شده و مؤلف
 (در مقدمه) نام خود را «ابن الشَّيْخ المفيد محمد هاشم» و عنوان رساله را ذکر السَّفاهة علی
 طبَّ البلاهة یاد کرده است. مرحوم وحید دستگردی فرستنده متن را به دفتر مجله یکی از
 دوستان فاضل دانشمند معرفی کرده و نام او را نیاورده است.

آغاز نسخه (مطابق متن چاپی) چنین بوده:

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة والسلام على محمد و آله اجمعين. فيقول العبد الأثم ابن
 الشَّيْخ المفيد محمد هاشم: لَمَّا فرغت من نظم ارجوزتي المسماة بطبَّ البلاهة ...

از مقایسه با نسخه های دیگر معلوم می شود که بخشی از آخر رساله در متن چاپی
 نیامده است.

– نسخه کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۸۹۴۹، به خط شکسته نستعلیق علی اصغر حکمت، مورخ ۱۳۲۸ شمسی. چند صفحه آخر رساله، در نویسی دیگر، با مرکب دیگر، و به خطی ظاهراً غیر از خط قسمت اول کتابت شده است. در قسمت اول، افتادگی‌هایی دیده می‌شود و قسمت دوم هم احتمالاً ناقص باشد. در این نسخه، تصویری از اسکلت انسان وجود دارد که اجزای آن به عمد به صورتی مضحک و نادرست به یکدیگر مربوط شده و با شرح و معرفی نادرست اجزا و اعضای اسکلت همراه است.

تألیف این نسخه در فهرست‌ها به ابوالقاسم فرهنگ نسبت داده شده (شیروانی، ص ۴؛ منزوی، ج ۵، ص ۳۵۷۹) و کارشناسان کتابخانه نیز در شناسنامه نسخه (الحاق کتابخانه) آن را بدین‌گونه معرفی کرده‌اند:

شماره عمومی: ۸۹۳۴	اسم کتاب: سنگجینه، عربی
واقف: علی اصغر حکمت	مصنف: ابوالقاسم فرهنگ
تاریخ وقف: مهر ۱۳۴۰	مؤلف: —
طول: ۱۷	خط ^{۱۱} : شکسته نستعلیق مختلف السطر
عرض: ۱۰	عدد اوراق: ۱۶
	جزء ۱۲ کتب: ادبیات

حال آنکه در صفحه عنوان رساله یا خط متن چنین آمده است:

سکنجینه شماره ۳ III
۲۵۲
تألیف مرحوم مرزا احمد وقار شیرازی
بخط حقیر
علی اصغر حکمت
در شیراز - بتاريخ ۱۳۲۸ استنساخ شد

این نسخه را دیده‌ام.

زخاریف

رساله‌ای است سراسر طنز و فکاهه با عنوان الزخاریف و دقیقاً به همان سبک و سیاق سکنجیه. مؤلف (در مقدمه) خود را «ابن الشیخ المفید ابوهاشم» معرفی کرده است. یگانه نسخه خطی زخاریف که می‌شناسم و آن را دیده‌ام همان است که در مجموعه شماره ۱/۴۷۲۶ (همراه سکنجیه)، از ص ۱ تا ۳۰، در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود و ظاهراً تاکنون چاپ نشده است. این رساله هم، مانند نسخه دیگر مجموعه، به خط شکسته و نسخ کتابت شده، و چنان‌که گفتم، خط فرهنگ تواند بود. این رساله را هیچ‌کس به فرهنگ شیرازی نسبت نداده؛ اما مؤلف آن یقیناً همان مؤلف سکنجیه است؛ چه، سواي وحدت نام مؤلف و یگانگی موضوع و زبان و شیوه نگارش، در دو جای متن زخاریف، از آن رساله دیگر یاد شده است. یک جا در توضیح مطلبی آمده است:

در شرح رساله طیبیه، شمه‌ای از این بحر گذشت. (ص ۴)

و در جای دیگر:

داستان گندم خواستن پطر کبیر از هرقل به قدر خانه‌های شطرنج خود داستانی مشهور است و در رساله ذخرف المشقه شمه‌ای از آن بیان شد. (ص ۱۸)

پس اگر سکنجیه از تألیفات فرهنگ باشد، زخاریف را هم تراوش قلم هم می‌باید دانست حال آنکه در این رساله، هیچ نامی از فرهنگ نیست. همچنین از عبارات مذکور معلوم می‌شود که زخاریف پس از سکنجیه تألیف شده است. به شهادت پایان نسخه، تألیف زخاریف در ۱۲۷۸ [قمری] صورت گرفته است.

بنا به تصریح مقدمه، نویسنده زخاریف در بیشتر فنون شعر بذل جهد کرده است. از این روی، دیگران بر وی حسد برده‌اند خاصه مردی که او را «عنود مفتّر کنود» خوانده است. آن‌گاه قصیده‌ای ملمّع در هجو او ساخته؛ سپس در این رساله به شرح آن پرداخته و به طرز سکنجیه، با استفاده از مصطلحات دانش‌های گوناگون، جدّ و هزل و نظم و نثر و فارسی و عربی را در هم آمیخته است.

مؤلف (در مقدمه رساله) می گوید که، چون از اجتهاد و امامت نومید شدم و طلب علم جز پیشمانی حاصلی برآیم نداشت، نفس نابکار مرا برانگیخت که چنین کنم.

فیقول العبد الآثم ابن الشَّيخ المفيد ابوهاشم: ائى لَمَّا يَسْتُ عَنْ الاجتهاد والامامة و ما اورشنى التَّحصيل الَّا البُدامة حُرِّضنى نفس الخبيث... (ص ۱)

اما، در انجامة نسخه، بدین گونه عذر خواسته است:

تَمَّت الرِّخاريف فى ۱۲۷۸.

هرچند نوشتن این گونه مزخرفات خالی از رکاکتی نبود. خاصه در حالتی افسرده گی و سوختگی دماغ. لیکن «المأمور معذور» عذرخواه است. چه باید کرد؟^{۱۳} (ص ۳۰)

وی همچنین برادر خود را «امام جمعه» خوانده است:

وقتی برادرم امام جمعه را عزم ملاقات یکی از حکام (یعنی از شاهزادگان عظام) بود. (ص ۲۷)

این مجموعه ۴۷۲۶، در نخستین صفحه نسخه، بدین گونه معرفی شده است:

فهرست ما فی هذا المجلد: دو رساله بی نظیر و شیرین از تألیفات شیخ ابوهاشم بن مفید شیرازی است که سبک و نظیر یخچایه می باشد:

۱. شرح قصیده الإخاريف، که هم قصیده و هم شرح آن طیب آمیز و مزاح و از مؤلف است. ص ۱ تا ۳۰.

۲. ذخر السنه و طب الله که در اینجا به تشریح عملیات اطبا پرداخته و در لباس هزل و سخریه پرده از روی اعمال ریاکاران حيله باز - که با دست تهی و سرمایه وقاحت خود را در جرگ دانشمندان حقیقی جا زده و به نیروی پرروئی و پشت هم اندازی عرصه را بر آنان تنگ و خرف را به جای گوهر و صدف و مزخرف را به بهای منطقی و فرهنگ به خریداران گول و منگ می فروشند - برمی دارد.

این دو تألیف، که با قَلْبِ حِجْم و اختصار حاوی مطالب بکر و بدیع است، در عین این که از جهت عبارت و مطلب شیرین و ممتح است، حقیقت بارز و روشنی را در بردارد. ۳۲ تا ۷۲. در صفحات ۴۹ و ۵۰ و ۵۹ و ۶۶ و ۶۹ تصاویری آورده. ۱۰×۷ گ ۳۹، ۴×۷ س ۱۲.

اکنون شما مؤلف را چه کسی می پندارید؟

۱۳) مشابه این اعتذار در خاتمه یکی از نسخه های سکنجیبی نیز آمده است (همین گفتار، ذیل نسخه های سکنجیبی، نسخه کتابخانه ملی ایران).

دیوانِ هزل

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دست‌نویسی هست به شماره ۴۱۳۹، به خط شکسته تحریری بسیار شتاب‌آلود که معلوم نیست خط فرهنگ باشد و از آخر افتادگی دارد. این دست‌نویس مجموعه‌ای است از بافته‌هایی همه هزل و فکاهه و مسخره‌بازی، ملقمه‌ای به فارسی و گاه عربی، پر از خطاهای عمدی وزن و قافیه و فساد صرفی و لغوی و جای‌جای دشنام مؤلف بر خزد و خانواده خود.

ناظم‌گاہ «هاشم» گاہ «ابوهاشم»، و گاہ از سر شوخی «شیخ ابو» تخلص کرده و یک‌جا خود را «ابن مفید» معرفی کرده است:

که شده لحيه‌ام از غصه سفید	إيها الناس منم ابن مفيد
کنت بين العلما كالخورشيد	... علما جمله نجوم دينند
برويد از خودشان بپرسيد ^{۱۴}	همه شاگرد و تلاميذ منند
(ص ۱۵ و ۱۷)	

و جای دیگر «ابن الشیخ بومفید»:

کنت ابن الشیخ عالم بومفید (ص ۵۷)

نام پسرش را «داوود» اعلام کرده:

اسم او داود و در سنّ شباب	یک پسر دارم پلید و نابکار
(ص ۱۰)	

و برادرش را جایی «شیخ تراب» خوانده است:

یا اخا شیخ تراب قل به رجال شیراز	جاء من مکه به شیراز ابوهاشم باز
(ص ۴۰)	

۱۴) بیت اخیر به صورت زیر هنوز بر سر زبان‌هاست:

شعرا جمله تلاميذ منند بروید از خودشان بپرسید

و جای دیگر «بوتراب»:

باشدم آخ بوتراب سرفراز (ص ۵۷)

در صفحه عنوان آمده است:

دیوان حقایق بیان جناب فضایل مآب^{۱۵} شیخ المشایخ شیخ ابوهاشم شیرازی (ص ۱)

و در ذیل عنوان:

کتاب جناب فضائل مآب شیخ ابوهاشم

و در حاشیه همین صفحه یادداشت کرده‌اند:

این خط، از مال جناب جلالتمآب آقای شجاع السلطان در وقت مشرف شدن به عتبات به بنده یادگاری مرحمت فرمودند فی دوشنبه ۲ شهر شعبان المعظم ۱۳۱۷.

که معلوم نیست به عنوان فوقانی مربوط است یا عنوان تحتانی. همچنین کارشناسان کتابخانه در آغاز نسخه آن را چنین معرفی کرده‌اند:

نسخه بی نظیر و نفیس

دیوان اشعار و مطائبات شیخ ابوهاشم بن مفید شیرازی «هاشم» تخلص
 این دیوان هزار و چهارصد بیتی - که سراسر هزل و مطایبه است - صاحب آن از علما و
 فضلائی شیراز و خاندان او نیز همه از سلک این طبقه و خود نیز دارای منبر و محراب و
 به امامت «مسجد نو» می‌پرداخته ...

۱۷۵۳، ۱۱×۱۰ گ ۶۰، ۱۴×۷ س ۱۲

این نسخه را دیده‌ام.

این دیوان ساخته و پرداخته کیست؟

دیوانِ جدّ

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دست‌نویس دیگری هم هست به شماره ۳۳۲۷، همه

اشعار عربی جدی با توضیحاتی منثور به عربی که نسخ ناپخته آن به یقین خط فرهنگ نیست. سراینده در مقدمه دیوان چنین گوید:

فیقول خادم العلوم العبد الأثم ابن العلامة الفاهم ... الشیخ محمد مفید محمد هاشم الانصاری الجابری، الذی هو ابن [كذا] اربع و ستین^{۱۲۶۴} ... (ص ۱-۲)

و سپس آن را چنین معرفی می کند:

كان شروع كتابنا يوم الاربعاء عاشر شهر جمادى الثانى فى سنة ست و سبعين و مائتان بعد الالف^{۱۶} ... و شروعنا فى كتاب ديواننا هذا بعد فراغنا عن انشاء كتاب مراثينا و ديواننا الموسوم بحجر اسمعيل (فى مصاب آل محمد الجليل آل ابراهيم الخليل) و وجه تسمية ذلك الكتاب بمناسبة اشعار والدنا العلامة التى سميناها بكتاب الباكين الفارسى و غب كتابنا العربى المشتمل على المنثورة و المنظومة من الموسوم بهاشمى و سمينا هذا الديوان بديوان الخادم و لنا اشعار فى هذا المقام و سميت ديوانى بديوان الخادم. انا بن مفيد المسمى بهاشم و ان تبتغى عنا تخلص شعرنا تخلص شعري جاء بالله «خادم» ... (ص ۳-۴)

معلوم می شود که سرودن این مجموعه را روز چهارشنبه دهم ماه جمادى الثانى سال ۱۲۷۶ق، پس از آنکه از انشای کتاب مراثى و مجموعه منظوم ديگرش حجر اسماعيل برآسود و کتاب هاشمى (مجموعه نظم و نثر) را به انجام رسانيد، آغاز کرده و آن را ديوان خادم نام نهاده و او، که خود را «محمد هاشم بن شيخ محمد مفيد» معرفی کرده، «خادم» تخلص داشته است.

در صفحه عنوان آمده است:

هذا الكتاب ... الموسوم بجواهر الايات و المسمى ايضاً بديوان الخادم من منشآت الفاضل ... شيخ محمد هاشم بن ... جناب الحاج شيخ محمد مفيد الجابرى الانصارى المدنى الشريف للشاهدى^{۱۷} البهرانى الجزائرى الشيرازى (ص ۱)

شخصى، که گویا مالک نسخه بوده، در آغاز نوشته است:

اشعار آبدار شيخ هاشم (عموى شيخ يحيى، امام جمعه شيراز) است که به خط شريف خود

(۱۶) این تاريخ، با تاريخ قبلى (۱۲۶۴) منافات دارد.

(۱۷) چنین است در اصل. شايد صحيح: الشاهدى.

نوشته^{۱۸} می خواست بدهد در بمبائی چاپ بکنند قادر و موفق نشد و من اشعاره فی الفارسیه: هاشم که پور شیخ مفید است روز و شب افتاده همچو تو [...]»^{۱۹} به دنبال ذوالجناح سرانجام، در آغاز نسخه، توضیحاتی - گویا به خط باستانی راد - آمده است که بسیار اهمیت دارد:

دیوان شیخ هاشم بن مفید شیرازی
 نسخه منحصر به فرد، و خط خود مؤلف
 ... دیوان حاضر را ... در سنه ۱۲۷۶ تألیف و تدوین کرده ... جزوی از اشعارش که در زمینه هجو و مسخره و موضوع آن درباره اختلاف با ابناء اعمام خود در امامت مسجد شیراز است منتهای ظرافت و فکاهت است ...

این نسخه را دیده‌ام.

آیا برای انکار انتساب این دیوان به شیخ هاشم و جهی متصور هست؟

هاشم بن شیخ مفید

این شیخ هاشم یا محمد هاشم متخلص به «هاشم» و «خادم»، که مجتهد و امام جماعت مسجد نو شیراز بوده؛ و پدرش شیخ مفید، پسرش داوود، برادرش شیخ ابوتراب (امام جمعه شیراز)، و برادرزاده اش شیخ یحیی (امام جمعه شیراز) نام داشته و به چندین خط بر علم و فضیلت او شهادت داده‌اند نه هیچ روی شخصیتی ساختگی و تخیلی نیست بلکه در قرن سیزدهم هجری، با همین مشخصات، در شیراز می زیسته است. شیخ محمد مفید^{۲۰}، متخلص به «داور»، صاحب تذکره مرآت الفصاحه، که اهل این خاندان و نوه عموی همین شیخ هاشم بوده، وی را چنین معرفی کرده است:

هاشم شیرازی

الحاج شیخ محمد هاشم، برادر کهنتر امام جمعه و جماعت شیخ ابوتراب، که معروف هر دیار بوده و خزد شیخ مذکور نیز امامت جماعت می نمود و، در وقتی که برادر مهتر او به تهران

۱۸) کتابت کلمه اخیر غیر عادی و ناخواناست؛ اما قرائت متن باید درست باشد.

۱۹) ظاهراً حرفی افتاده است.

۲۰) چندین تن از اعضای این خاندان، «شیخ مفید» لقب داشته‌اند.

رفت، چندی به جای برادر نماز-جمعه می‌کرد و از اهل علم می‌بود و اشعار در مراثی و غیرها دارد و، چون متصلب در امر به معروف و نهی از منکر بود، بعضی از اجلاف اشعاری چند از زبان او ساخته و در جهان منتشر کردند. (داور، ص ۷۰۴)

از سخن داور، که نخست او را «هاشم» و سپس «محمد هاشم» معرفی کرده، می‌توان دانست که نام او را بدین هر دو صورت می‌آورده‌اند و نیز به صورت «ابوهاشم» (به شرحی که گذشت). اشاره مهم داور به اشعاری که بعضی اجلاف از زبان شیخ هاشم ساخته‌اند به احتمال قوی به دیوان هزل (یا دست کم بخشی از آن) مربوط باشد خصوصاً آنچه متضمن اهانت و دشنام است. حال، اگر مؤلف سکنجیه و زخاریف و تبعاً سراینده دیوان هزل فرهنگ شیرازی باشد، آیا ممکن است داور، که فرهنگ را «مردی نیکوخوی و بااخلاق و احوال» توصیف کرده (ص ۴۷۱)، جای دیگر او را از اجلاف بشمارد؟
مصحح گرامی مرآت الفصاحة-اعضایی از خانواده شیخ هاشم را که از آنها یاد شد بدین‌گونه معرفی کرده است:

شیخ عبدالنبی را هفت فرزند پسر بود به نام‌های شیخ محمد (که به شیخ مفید زاهد ملقب شد. مردی به‌واقع زاهد و معتبد بود و در سال ۱۲۹۹ رخت به سرای باقی کشید)، شیخ شرف‌الدین، ... شیخ ضیاء‌الدین، ... شیخ بهاء‌الدین، ... میرزا کاظم، ... شیخ محمدعلی ... حاجی میرزا هادی ...

از شیخ محمد زاهد ... چهار اولاد پسر به نام‌های شیخ ابوتراب (که، بعد از درگذشت عمویش حاجی میرزا هادی، در سال ۱۲۴۱ امام جمعه و جماعت شیراز شد و در سال ۱۲۷۲ به سرای جاوید رفت)، حاجی شیخ هاشم، شیخ محمدحسین، و حاجی شیخ زین‌العابدین ... باقی ماند.
شیخ ابوتراب امام جمعه ... دارای سه فرزند بود به نام‌های شیخ یحیی، (که بعدها امام جمعه فارس شد)، شیخ مجدالدین، و شیخ عبدالنبی. حاجی شیخ یحیی در سال ۱۲۴۷ به دنیا آمد و، پس از درگذشت پدر، سمت امام جمعه و جماعت را یافت و در دوران خویش مردی بسیار با قدرت بود و مؤثر در جریان‌ات اجتماعی و سیاسی منطقه ...
فرزند دوم شیخ محمد مفید «زاهد» حاجی شیخ هاشم نامیده شده بود و خود دارای سه پسر بود به نام‌های حاجی میرزا داوود و شیخ سلیمان و شیخ محمدباقر. (طاووسی، ص ۴۷۱ و پنج - چهل و هفت)

محض مقایسه و اطمینان بیشتر، شجره این خاندان در صفحه بعد آورده شده است.

اطلاعات مندرج در این گفتار شاید برای داوری قطعی بسنده نباشد؛ اما از مجموع شواهد و قراین متعدد و مکرری که بیان شد چنین به نظر می‌رسد که احتمال طنزپردازی شیخ هاشم را از نظر دور نمی‌باید داشت و امکان آنکه سکنجیه و زخاریف پرداخته خود او باشد منتفی نیست. دیوانِ جدّ یقیناً سروده اوست اما دیوانِ هزل (یا دست‌کم بخشی از آن) باید ساخته همان اجلافی باشد که داور متذکر شد. باشد که اسناد و اطلاعات تازه و نظر اهل‌خبر پرده ابهام از پیش بردارد.

منابع

- آقابرگ تهرانی، محمدمحسن، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۲، دارالاضواء، بیروت ۱۳۸۱ق (مؤخره).
افشار (۱)، ایرج، «ادوارد براون و حاج پیرزاده نائینی، گوینده قصیده وصف پاریس»، یغما، س ۷، ش ۹ (آذر ۱۳۳۳)، ص ۴۲۰-۴۲۳.
- (۲)، «اطلاعاتی درباره... قصیده پاریس»، یغما، س ۱۷، ش ۱ (فروردین ۱۳۴۳)، ص ۳۳-۳۵.
- (۳)، «در وصف پاریس»، جهان نو، س ۵، ش ۶ (شهریور و مهر ۱۳۲۹)، ص ۱۵۰-۱۵۱.
- (۴)، سواد و بیاض (مجموعه مقالات)، کتابفروشی دهخدا، تهران ۱۳۴۴.
- (۵)، مجموعه کیمیه، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۵۴.
- (۶)، «مقدمه» بر سفرنامه حاجی پیرزاده ← پیرزاده.
- امداد، حسن، شیراز در گذشته و حال، اتحادیه مطبوعاتی فارس، شیراز ۱۳۳۹.
- انوار، عبدالله، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۳، وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۱.
- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران (در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری)، زوّار، تهران ۱۳۶۳.
- بینش، تقی، «ابوالقاسم فرهنگ» (زندگی و آثار)، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۱۶۶-۱۶۷.
- پیرزاده، حاجی محمدعلی نائینی، سفرنامه حاجی پیرزاده، ج ۱ و ۲، به کوشش حافظ فرمانفرمایان، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۲-۱۳۴۳.
- حقیقت، عبدالرفیع (رفیع)، فرهنگ شاعران زبان پارسی (از آغاز تا امروز)، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۸.
- خطیبی، فرشته، «فرهنگ شیرازی»، دایرة المعارف تشیع، ج ۱۲، زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادى و دیگران، نشر شهید سعید محبّی، تهران ۱۳۶۸.
- داور، شیخ محمد مفید، مرآت الفصاحة، به کوشش محمود طاووسی، انتشارات نوید شیراز، شیراز ۱۳۷۱.
- رستگار فسایی، منصور، «تحشیه» بر فارس‌نامه ناصری (تألیف میرزا حسن حسینی فسایی)، ج ۲، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷.
- رشید یاسمی، غلامرضا، ترجمه تاریخ ادبیات ایران (تألیف ادوارد براون)، ج ۴، کتابفروشی ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۵.
- رضازاده شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستان‌ها)، وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۳۹.

- رکن‌زاده (آدمیت)، محمدحسین، دانشمندان و سخن‌سرایان فارس، ج ۴، کتابفروشی اسلامیّه - کتابفروشی خیتام، تهران ۱۳۴۰.
- روحانی وصال، علی، گلشن وصال، تهران ۱۳۱۹.
- ریپکا، یان و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتنبرگ - انتشارات جاویدان خرد، تهران ۱۳۷۰.
- سمسار، محمدحسن، «ابوالقاسم فرهنگ» (خوشنویسی و نگارگری)، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران ۱۳۷۳، ج ۶ ص ۱۶۷-۱۶۹.
- شیروانی، محمد، «فهرست نسخ وقفی علی‌اصغر حکمت به آستان قدس»، نسخه‌های خطی، زیر نظر محمدتقی دانش‌پژوه - ایرج افشار، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۴۶، ج ۵، ص ۱-۷.
- طاووسی، محمود، «مقدمه» بر مرآت الفصاحه - داور.
- عشرت شیرازی، محمدشفیع وصال، «فرهنگ شیرازی، مؤلف رساله ذخر السفته علی طبّ البله»، ارمغان، س ۱۴، ش ۸ (آبان ۱۳۱۲)، ص ۵۵۷-۵۶۵.
- فرهنگ فارسی، محمد معین، ج ۶، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۵.
- لغت‌نامه دهخدا، ج ۷۹، سازمان لغت‌نامه، تهران ۱۳۴۱.
- ماهیار نوابی، یحیی، خاندان وصال شیرازی، تبریز ۱۳۳۵.
- محمدهاشم (ابوهاشم) بن شیخ مفید شیرازی (۱)، الزخاریف، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۱/۴۷۲۶، مورخ ۱۲۷۸ ق.
- (۲)، دیوان اشعار و مطایبات، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۱۳۹، [بی‌تا].
- (۳) دیوان خادم، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۳۳۲۷، ظ مورخ ۱۲۷۶ ق.
- (۴)، ذخر السفته علی طبّ البله، نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۴۷۲۶/۲، [بی‌تا].
- (۵)، «کتاب ذخر السفاهة علی طبّ البلاهة»، ارمغان، س ۱۴، ش ۶ (شهریور ۱۳۱۲)، ص ۴۳۳-۴۴۰، ش ۷ (مهر ۱۳۱۲)، ص ۴۸۵-۴۸۸.
- مدرّس تبریزی، محمدعلی، ریخانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنية او اللقب (کنی و الالقاب)، ج ۳، تهران ۱۳۳۵.
- مشار، خان‌بابا، مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ج ۱، تهران ۱۳۴۰.
- مقدادی، بهرام، ترجمه تاریخ ادبیات ایران (تألیف ادوارد براون)، ج ۴، مروارید، تهران ۱۳۶۹.
- منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۵، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، تهران ۱۳۵۱.
- مهراز، رحمت‌الله، بزرگان شیراز، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸.
- مهرزین، عباس، تاریخ زبان و ادبیات ایران (از زمان قاجار تا عصر پهلوی)، انتشارات مانی، تهران ۱۳۵۳.
- نوابی، عبدالحسین، «تکمله و تحشیه» بر جدیقة الشعراء (تألیف احمد دیوان‌بیگی شیرازی)، ج ۲، انتشارات زرّین، تهران ۱۳۶۵.
- وحید دستگردی، حسن، «یادداشت» بر ذخر السفاهة، ارمغان، س ۱۴، ش ۶ (شهریور ۱۳۱۲)، ص ۴۳۳.
- وقار شیرازی، احمد، سکنجیبیه، نسخه خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ش ۸۹۴۹، مورخ ۱۳۲۸ ش.